

اسیر

وقتکه:

شب

شهر را در پرده قیرگونش

سخت در آغوش میکشید

سکوت سمگین

در عقب دروازه های

بی‌تحرک

پرسه میزنند

وقتکه:

برگ های خزان زده

بارنگ های سرخ

خون آلود

دامان مادر را

یکی پی دیگر

ترک میکردند

جاده رارنگ ارغوانی میداد

من دل تنگ میشدم

وقتکه:

بادلاشه های

بی جان برگ هارا

خش خش کنان

در

گورستان های

دسته جمعی

جابجایی نمود

من دل گیر میشدم

وقتکه:

جسد های خونچکان

آویزان

در



دارهای

هفت و هشت

پیمانه ثورالبریز میکرد

من قطره قطره آب میشدم

و تکه:

میله های زندان

دیوارهای

سنگی

درمقابلم قدر است

می کرد

درمن مقاومت را

زنده میکرد

من جوان میشدم

و تکه:

خروسان برشانه های

بام ها

پیام صبح را فریادمیکرد

ملا امام با علان الا اکبر

به خون مردمان بیگناه شهر

عوضوع را قیام میکرد

من بیسیرانه درتهارت

سجده ام گریان میشدم

و تکه:

جوانه زدن بیدهای دره نیسان

بگوش بادپیام زیستن میداد

درمن دریای از آرامش

سرازیر میشد

من آرام میشدم

من آرام میشدم

10/2/1997

کابل

همایون ساحل

